

میلا د مرگ

کشور: ایران

تنها اشک بود اشک بود و اشک

مرغان هوا آواز نخواندند

و خروس ها طلعت خورشید را فریاد نکردند

صبح ها بی نور بود و تنها اسم روز را یدک می کشید

در رثای نور و واهمه ی غروب باقی

پرده های حریر مهر و قلب های شرم فرس و معتمد

فروریختند و منهدم شدند

دیگر آسمان آبی نبود

نقطه های تاریک کدرش کردند

درخت ها سبز نبود

مردار شادی و سرور طراوت را به لجن کشیدند

گل های سرخ قرمز نبود

حتی خون هم به حجمی زشت و وحشی آمیخته شد



مریم اسکری

غروب از شروع اجتماع سیاهی به خود لرزید

شب از تداوم تاریکی پوسید

آن ظلمت دهشتناک، شب را از شالوده اش دل سرد کرد

عقربه ها نچرخیدند

قدم ها ثابت ماندند

و خون از دل ها چکید

دیگر هیچ کس لبخند نزد

دیگر هیچ چیزی سر جای خودش نبود

تصویر وارونگی زندگی

قاب نگاه مردمک‌های نگران

به حفره‌های خالی و سیاه

به گودال‌های مخوف پوچی و نحسی گرایید

آینه‌ها هزار تکه شد

زمزمه‌ها در گلو ماند و نطفه‌اش خفه شد

و لب‌های عدالت‌گرا و پر جنبش برای همیشه بسته شد

دیگر هیچ کسی نبود هیچ کسی نبود

تنهایی بود و نگاه حزن‌انگیزش

تحقیر بود و صدای رعب‌انگیزش

شکست بود و روح عریان ستم‌دیده‌اش

آه بود و میعاد هستی دو سطح روینده

آن خاک سرد و رحم‌تهی از درد یاس

دنیا گورستان شد و غرق سکوتی نحس

گورها از لحظه‌ی لمس رحم و دستان خاک به خود

لرزیدند

مرگ به دنیا آمد

مرگ به دنیا آمد و جیغ ممتدی کشید